

بقلم: آقای دکتر علی مظاهری

استاد دانشگاه پاریس

هوالحکیم

رسالة الفاظ الحكمة در مصطلحات حکمای

فرنگ قدیماً و جدیداً

او مترجم این لغت آنرا تلخیص کرد (لو - وکابولیر - دلا - لانگ فیلوزوفیک) اثر (ا. لالاند) متوفی بسال ۱۳۸۳ قمری از روچاپ دهمین (۱۹۶۵) رساله (لو نوو - و - وکابولیر - فیلوزوفیک) اثر (ا. کوویلیه) با مراجعه باصل و برای ترجمه آن عندالوسعه والاستطاعة از آثار (بونصر فارابی) و (بوعلی سینا) و (فخر رازی) و سائر حکیمان مشرق استفاده نمود.

اگر بحال طالب علمان مفید واقع شد انشاء الله تعالی منعبد کتابی مفصل و مشروح درین موضوع تألیف خواهد کرد.

و اساس این مختصر برحروف تهجی نهاده آمد بترتیب لاطینیان .

باب الالف المعجمية

- ۲ (ابسطراکسیون) - نزع و انتزاع و تجرید (بوعلی سینا) وبالجمع مجردات
- ۳ (ابسطراکطیف) - نزعی و انتزاعی و منزوع و مجرد و معبر از مجردات .
- ۴ (ابسطرئط) - عکس (کونکرئط) مجرد و منزوع - (نوم ابسطرئط) اسم مجرد و اسم معنی مقابل اسم ذات (نوم کونکرئط (ارط ابسطرئط) نقاشی و حجاری انتزاعی - (ابسولو) مطلق مقابل مقید .

- ۵ (اِسورد) - خلف و مستحیل و محال و غیر معقول - (رُئز و نمَنظِر - لاسورد)
قیاس الخلف .
- ۶ (اِسوردیطه) - محالیات و قول محال یا مستحیل .
- ۷ (اکلذمی) - اقا زامیا (عبدالکریم شهرستانی) مکتب افلاطون مقابل مکتب ارسطو (مشائیان) .
- ۸ (اکسید نط) - عرض مقابل جوهر و (اکسید نطل) - عرض مقابل جوهری .
- ۹ (اکفویس) - محصل و مکتسب و مقتنی (اکفویز بیطیف) - منصوب با کتساب و تحصیل یعنی اکتسابی و اقتنائی و تحصیلی .
- ۱۰ (اکفویز بیطویطه) - غریزه اکتساب و اقتناء .
- ۱۱ (اکتط) - عمل و فعل - (اکسیون) - همان چیز - (اکتطیف) - فعال و مؤثر - (اکتطویطه) - فعالیت و تأثیر .
- ۱۲ (اکتطوئل) - موجود بالفعل و فعلی - (اکتطو الیزامیون) - از قوه بفعل در آوردن امری را .
- ۱۳ (ادهرنص) - ملازمه و تلازم - (ادهرنط) متلازم .
- ۱۴ (ادونطیص) و (ادونطیف) - امر عارض و طاری و اتفاقی .
- ۱۵ (اففکطط) - عاطفه و انفعال - (اففکطیف) - عاطفی و انفعالی - (اففکسیون) تأثر و انفعال و انفعالیات (فخر رازی) .
- ۱۶ (اففکطاضیون) - تظاهر و تمنع و تکلف نمودن - (اففکططه) مختص بامری و بچیزی .
- ۱۷ (اگابی) - عشق کامل و محبت بکسی در مقابل (تیروس) بمعنی مجامعت و شهوت راندن .

- ۱۸ (اگنوستیسم) - مقالات لادریه یا لادریان که طائفه باشند از حکما که علم را مستحیل دانند .
- ۱۹ (لاکساندرینیزم) - مقالات اسکندرانیان یعنی مجددان فیثاغورس و لاسیما مجددان افلاطون که بر افلاطون و ارسطو و بر فیثاغورس و انبذلس و غیرهم تفاسیر نوشتند و بر اصل مقالات ایشان تأویلات بر نهاده‌اند و بعداً نصرانیان و مسلمانان بر - مقالات ایشان استناد نمودند بی آنکه باصول مراجعت کنند .
- ۲۰ (الیناصیون) - قابلیت انتقال ملکست از مالکی بمالک دیگر، لکن (الینابل) در فلسفه اصطلاحیست از آن حکیم (هنگل) .
- ۲۱ (الطراضیون) -- فساد یا تغییر (بوعلی) از (اللوپوسیسی) که مصطلح ارسطو بود و این معنی را (فخر رازی) ذبول گوید مقابل نمو که تکون شی است بمصداق کل شی هالک الاوجه .
- ۲۲ (الطریطه) -- مغایرت دون معنی ذبول و افساد - و فسد یفسد فساداً تازیان معرب (بوسیدن) فارسیانست .
- ۲۳ (الطرنطیف) -- تناوبی و متناوب - و در مبحث برقیات (کوران الطرنطیف) جریان متناوبست نه (منفصل) ضد (متصل) .
- ۲۴ (الم) -- نفس فلاسفه و (روح) متکلمان - و دهریه مانند (افیغورس) و (زامقراطیس) از قدما و گروهی از متأخران فرنگ منکر بقای روحند - و از نظر قائلان بوحدت وجود نفس جوهر نبود عرض باشد و دون (عقل محض) چیزی را بقا نباشد (برمنیدس و انگراغورس از قدما و اسپنوزه و شوپنهور از متأخران) - لکن از نظر قائلان ببقای نفس (افلاطون قدیماً و مشائیان اسلام چون ابن رشد و مشائیان کلیسای غربی و حکیم (دیکرط) عقل با لذات موجود نباشد بلکه صفت نفس بود و

نفس هم که جوهریست جدا از واجب الوجود باقیست نه فانی و حکیم (کانط) گوید:
 که وجود نفس بوهم در نگنجد الا ادراک آنکه او از اشیاء غیر مجرب است اما
 دارای وجود و اراده غیر جسمانی (انطمبورل) - و (هیوم) و (اسطورط میل) و قائلان
 بتجریبات دون لاتجریبات گویند:

نفس عبارت است از مجموعه محسوسات و ادراکات و این قول جدا ضعیف باشد
 زیرا که برانکار ذات وائیت است.

در پاسخ این طایفه (رنوویه) و مجددان (کانئو کریطیصیزم) گفتند وجود
 عبارتست از کیفیاتی که مضافند بذات او نیز جوهریست لاتجربی متداخل در نفس که
 پس از فنای جسم مشمول بقاست.

ذیلا یادآور شوم که شرل برنار رنوویه (۱۳۲۱-۱۲۳۱ هجری قمری) علاوه
 بر بقای نفس قائل بود باختیار و اراده و در دومجله نقد حکمت (کریطیک فیلوزوفیک)
 و نقد دین (کریطیک رلیژیوز) با معطله (سیانطیزم) و دهریه (پوزیطیویزم) در طی
 قرن ۱۹ م جهاد و جدل کرد و آثار بسیار دارد در رد مقالات معطله و دهریه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - ناتمام

رتال جامع علوم انسانی

حکمت

دشمن چون از همه حیلتی فروماند سلسله دوستی بجنباند آنگاه
 بدوستی کارها کند که هیچ دشمن نتواند. سرما را بدست دشمن بکوب که
 از احدی الحسنین خالی نباشد اگر این غالب آمد مار کشتی و اگر آن
 از دست دشمن رستی.

(سعدی)